

بنام خدا

# سرچشمه زلال

= طرح یک نمایشنامه میدانی

= مدت: یک ساعت

= تعداد پرده ها: یک پرده تدوینی

= دکور: استفاده از امکانات و عوارض طبیعی و آکسسوارهای محیطی و تمثیلی

= بر اساس: واقعه تاریخی غدیر خم و تحقیقات صورت گرفته

= نور و صدا: به اندازه مورد نیاز

= نقش ها: تا بیست شخصیت اصلی و فرعی زن و مرد

= سیاهی لشکر: به تعداد مقدور

= حضور حیوانات: حضور فیزیکی اسب و شتر و رمه و در صورت غیر فیزیکی بصورت المان و نماد

= آرایه ها: بر اساس لباس ها و امکانات زمان تاریخی مورد نظر

= نحوه روایت: بصورت نریشن و راوی زن و مرد

## سرچشمه زلال در باره واقعه غدیر خم

- در بیابانی خشک که عبور دوراه خاکی آنرا به چهار قسمت تقسیم کرده است و چهار راهی را ساخته که در چهار جهت پیش رفته است.

- رو برو دامنه ای کوتاه است (رو برو از دیدگاه تماشاگران) در زاویه شمالی چهار راه کمی دور تر از جاده.

- در این زمان صدای راوی در فضا می پیچد :

راوی: اینجاست! جایی که دایره ولایت مرکز می یابد،  
نقطه ثقل جغرافیای اسلام است و تأمل گاه آخرین  
تشریف فرمائی های جبرئیل و کمال بخش ترین پیغام  
های خداوند .

و چه زمانه عجیبی! و چه مردمان شگفت انگیزی که  
می توانند با کامل ترین انسان خدا هم نفس شوند،  
زمانه ای که هر طول تاریخ آدمی هرگز تکرار نخواهد شد.  
جائی نزدیک جحفه، سر راه مدینه به مکه، اینجاست  
غدیر خم! زمان عزم بزرگ مردم در همراهی پیامبر در  
آخرین حج پیامبر در سال دهم هجرت، **حجة البلاغ،  
حجة الکمال و حجة التمام ... و حجة الوداع!**

- صدای سم های اسبی در فضا می پیچد. این صدا ابتدا از دور بگوش می رسد ولی به تدریج صدای تاخت بلند تر و  
نزدیک تر می شود. (سیستم صوتی)

- ناگهان از بالا دست صحنه از جاده شمالی و از پشت بلندی وارد میدان می شود و به چهار راه نزدیک شده، و ضرب  
آهنگ سم اسب کندتر می شود و سر تقاطع، سوار دهنه را می کشد و اسب را ننگه می دارد.

- سوار پیاده می شود به سه جهت دیگر نگاه می کند.

- سوار آب می نوشد و با کف دستش به اسبش هم آب می دهد و در عین حال می گوید :

سوار: هر جا تو باشی تشنه ای نمی توان یافت .

- در حالیکه سوار ظرف را لبه حفره می گذارد ، ناگاه باغبانی می آید که در دستش کلنگ دسته کوتاهی دارد که گلی است  
. با تحسین سوار را نگاه می کند و می پرسد:

## سرچشمه زلال

باغبان: ای مرد! نفست حق است و بوی خوش عطر می دهی. سایه ات خنک است. حیف است که نمی شناسمت.

- سوار ظرف را از لبه حفره اولی برمی دارد و می برد به باغبان می دهد و با مباحث می گوید:

سوار: زیرا من از جانب پیامبر خدا می آیم که درود خدا بر او باد. این پیغام اوست که همراه من است که پیام آور خداست و من پیام رسان او به قبایل و چادر نشینان شرق حجاز هستم.

باغبان: خیر است ....

- سوار لوحی از خورجین خود در می آورد و نقش خود را بازی می کند. لوح را هنگام بالا بردن دست باز می کند و به سوی تماشاگران می گیرد و با صدای بلند می گوید:

سوار: بسم الله الرحمن الرحیم ... این دعوت رسول خداست از شما برای همراهی او در اجتماع بزرگ حج امسال. یک همگامی بزرگ ... یک گردهمائی شکوهمند، یک حج بی بدیل! هرکس که می تواند، خود را برساند و با پیامبر خدا همقدم شود.

- در این هنگام که سوار اسب خود را آماده می کند، صدای سم های اسب دیگری در فضا می پیچد و لحظاتی بعد بینیم سواری دیگر از جاده جنوبی پیدا شده نزدیک می شود. نزدیک سوار اول از اسب پیاده می شود. سوار دوم و سوار اول با هم دست می دهند. سوار دوم ظرف آبی می گیرد و می نوشد ظرف را بالا می گیرد و رو به آسمان می گوید:

سوار دوم: شکر!

- بعد مشتی آب بر صورت می زند. به سوار اول می گوید:

سوار دوم: شبانه با شتاب رفتیم تا پیام رسول الله را به مردم مکه برسانیم تا آماده قدم مبارکش باشند. و اکنون به مدینه بر می گردم.

سوار اول: من هم به طرف یمن می روم .

- باز هم صدای سم های اسبی در فضا می پیچد و سوار سوم می رسد .

- سوار سوم هم آب می نوشد و در حالی که با دو سوار دیگر خوش و بش می کند.

- سوار دستش را برای باغبان بلند می کند:

- باغبان جواب سلام او را می دهد و سوار سوم با کنایه می پرسد:

سوار سوم: ای باغبان چگونه است که همه مردم روی زمین سفر می کنند و سودای نور و آسمان دارند ولی تو هر روز به درون زمین سفر می کنی و دل تاریک زمین می کاوی؟

## سرچشمه زلال

- باغبان محزون ولی استوار می گوید:

باغبان: به غبار تن شما غبطه می خورم که پیک پیامبرید. اما من بزرگ زاده ای بودم که در جنگ اسیر شدم. برده شدم. علی مرا خرید. بعد مرا آزاد کرد چون دانست متخصص احداث قنات و سفره های زیر زمینی ام. با این شرط که آب پیدا کنم، چاه بزنم و قنات و کاریز درست کنم. و من هنوز بر این پیمان هستم، چاه و قنات می زنم و دل زمین را می سایم و وقتی به آب زلال می رسم، اولین ظرف آب را تقدیم آن بزرگوار میکنم. این برای من مزد همه زحماتم است. من دلبسته اویم اما نمیدانم چرا دیر هنگامی است که او تاخیر دارد و بر سر چاه من نیامده است.

- سوار سوم می رود و تن گل آلود او را به آغوش می کشد و میگوید:

سوار سوم: مگر نمی دانی؟ علی در مأموریت یمن است. پسر عم پیامبر مرد روزهای سخت است.

باغبان: اگر پیام دعوتی که شما می برید برای ایام حج است، چند روز دیگر این گذرگاه محل عبور هزاران نفر خواهد شد. اما مگر بدون علی می شود؟ من هنوز به عشق او تیشه بر دل زمین می زنم تا به او برسم. او خود چشمه زلالی هاست.

- سوارها از هم خداحافظی می کنند. اولی به جاده جنوب (یمن)، دومی به راه مدینه (بالا دست) و سومی به شرق می رود.

صدای پراعتاش باغبان بگوش می رسد:

باغبان: مگر می شود علی نباشد؟

- سوار دوم که از جاده دیگر می رود در اصل باید از کنار تماشاگران بگذرد و در آن حال به تماشاگران ابلاغ میکند:

سوار دوم: ای مرد مسلمان، به زودی پیامبر بزرگوار ما از این مسیر خواهد آمد. در پنج میقات درنگ خواهد کرد. دسته دسته، پیر و جوان به او بپیوندید. این حجتی مخصوص است. برای آموزش مناسک زیارت خانه خدا. بدون حضور مشرکین، بدون جاهلین، فقط مسلمانان!

## سرچشمه زلال

- و در این حال در امتداد جاده از میان جمعیت تماشاگر می گذرد.
- صدای زنگ شترها از چهار سو بگوش می رسد ابتدا آهسته ولی به تدریج بلندتر می شود و بناگاه از پشت بلندی در قسمت شمال سر شترها پدیدار می شود و کاروانی آهسته از آن پشت در می آید و با همان آهنگ به طرف جاده می رود .
- از سوئی دیگر از شرق هم کاروانی می آید .
- صدای زنگ کاروان ها غوغا می کند.
- حدخوانی برای اینکه شترها تندتر بروند، خدا می خوانند:  
خدا خوان ها : هله هله هله رورورو ... هله هله هله رورورو....
- روی شترها بچه ها و زن ها و مردان و جوان ها نشسته اند .
- کاروان ها می آیند.
- و یک کاروان دیگر از جاده پائین دست(مدینه) می آیند و در عین حال همراه طبل و دمام و دف سرودی را می خوانند مبنی بر آمدن مبارک رسول خدا (ص) .
- بزرگ کاروان روی کجاوه ی رو بازی ایستاده و به تماشاگران به عنوان مردمان سر راه مکه و مدینه در حالی که صدایش همه جا شنیده می شود، می گوید:

بزرگ کاروان: بشارت باد ... بر همگان بشارت باد. بزودی رسول بزرگوار خدا به اینجا خواهد رسید. خاک این جاده سرمه چشم خواهد شد. و خورشید سایبان سایه بلندش. او با تمامی اهل خانواده اش(حضرت فاطمه(س)، حسنین(ع) و زینب(س)) (براه افتاده است. نشسته اینجا گرد هم آئید و چشم را براه بدوزید. و وقتی آمد با او همراه شوید تا خانه خدا. امسال حجی بر پا خواهد شد که دیگر تاریخ ماندش نخواهد دید. و شما چه مردمان سعادت مندی هستید که در زمانه این حج بی بدیل نفس می کشید. گوارایتان باد هوایی که با مولایمان تنفس خواهید کرد. لحظه ها را دریابید. لحظه ها را دریابید.

- کاروان پیامبر(ص) و کاروانی که از شرق می آیند در کنار برکه غدیر کمی استراحت می کنند.
  - کودکان می دوند و ظرف های آب را از دست ها می گیرند و با ولع می نوشند.
- باغبان: ای مردان خسته، پایتان استوار ... خبری می خواستم از شما درباره آقایم علی، پسر عموی پیامبر خاتم.

## سرچشمه زلال

- مردی باردای حنائی از میان آن کاروان برخاسته، می گوید:  
مرد حنائی پوش: علی ابن ابی طالب را میگوئی؟ او به یمن رفته برای ماموریتی مهم.  
شنیده ام که کار مشکلی دارد و هنوز از پس اینکار بر نیامده. گمان نمی برم به  
این سفر برسد.
- در این زمان مرد دیگری که ردای سفیدی دارد، از میان کاروان غربی بر می خیزد و فریاد می زند:  
مرد سفید پوش: های ... چرا یاوه میگوئی؟ علی ابن ابی طالب مثل همیشه با  
دست پر خواهد بر گشت.
- مرد حنائی پوش عصبانی می شود و در حالی که دست هایش را به کمر زده، می پرسد:  
مرد حنائی پوش: اول اینکه استراق سمع و گوش دادن دزدکی به صحبت دیگران کار ناپسندی  
است. دوم اینکه من اینجا در این فاصله بلند از تو ایستاده ام تو چگونه سخن مرا شنیدی  
؟ مگر اینکه تو شیطان باشی!
- مرد ردا سفید بی آنکه پیش بیاید، می گوید:  
مرد سفید پوش: من بی آنکه بخواهم صدای ترا شنیدم و از اینکه خبر نادرست می دهی  
دگرگون شدم. مگر تو مسلمان نیستی؟ پس چگونه پا به این سفر گذاشته ای؟  
مرد حنائی پوش: پس تو مسلمانی که بر صحبت دیگران گوش میخوابانی؟  
مرد سفید پوش: من گوش نخواباندم. صدای تو به اندازه کافی واضح بود.
- باغبان پیش می آید و بین دو نفر قرار می گیرد:  
باغبان: برادران! دعوا نکنید. تقصیر هیچ کدامتان نیست. این ویژگی این سرزمین است.  
اینجا غدیرخم است. منطقه صداهای نزدیک. جایی که فاصله صداها کم تر می شود و سخن ها  
بهتر شنیده می شوند. من گاهی صدای بال ملخ ها را از دور دست می شنوم. این خاصیت  
اینجا ست. اینجا هیچ حرفی نا شنیده نمی ماند و هیچ زمزمه ای پنهان. ببینید آن مرد بشارت  
دهنده آنجا با شما ست.

## سرچشمه زلال

- مردی که هنگام ورود کاروان جنوبی بشارت میداد ، از همانجا میگوید :

مرد بشارت دهنده : مبادا گزندى رسد بردست هاى به هم تنیده و نیت هاى بهم بافته مسلمانانى که میخواهند با خاتم انبیا همسفر شوند. این سفر، سفر مهر است و دوستی. سفر کامل شدن. دل هایتان را به کینه مشغول نکنید. اینجا همه چیز مثل صدا آشکار است .

- در جاده پیرمردى عصا بدست مى آید .

- جوانى به طرف او مى دود .

جوان : پدر من گفتم که به تو جایز نیست پا به این سفر بگذاری . باز چرا راه افتادی و آمدی ؟

پیرمرد با همان حالت جلو مى آید. و با خرسندى مى گوید :

پیرمرد: مى بینی که آمدم و رسیدم.

- نا گهان صدای زنگ شتران در فضا مى پیچد. هیاهو و هلله کاروانیان، و نغمه حدا خوان هاى خوش صدا، و سرودى که همراهان در رثای نبی اکرم و این سفر بزرگ زمزمه مى شود. ( متن این سرود جدا گانه ارائه خواهد گردید)

و این صدا ها همراه با ضرب آهنگ طبل ها و دمام ها و صدای شاخه هاى نخل که در فضا تکان مى خورند، همراه با طوفانى که در دامنه براه مى افتد که حاکی از فرارسیدن یک کاروان بزرگ است .

- از جاده بالا دست که در اصل جاده مدینه منوره است، و از پشت بلندی نشانه هاى کاروان پیامبر(ص) آشکار مى شود .

- ابتدا سر بیرق هاى تزئین شده با پر هاى طاوس رنگارنگ معلوم مى شود .

- سپس سر شتران به هم پیوسته و سواران بر اسب ها ...

- کجاوه ها و هودج هائیکه حامل اهل خانه پیامبر هستند.

- شتر پیامبر گوئی آینه کارى شده است و آن میان برق مى زند و به جای به تمثیل وجود شریف ایشان دایره نورانى بزرگى که به خاطر آینه ها و نور پردازی نور خورشید را باز مى تاباند آن جا دیده مى شود . که مى توان کسی را تجسم کرد که غرق نور است.

- در این زمان باید تماشا گران هم بعنوان مردمان منتظر سر راه آن سرود را همراهی کنند .

- شتربان شتر آذوقه پیامبر مى دود و ریسمان شتر را مى گیرد و با خوشحالی به سوی کاروان مى برد .

- مرد بلند قامت و خانواده اش میان کاروانیان گم مى شوند.

- مردان چهره پوشیده هم از پشت سر خود را به کاروان مى رسانند و همگام مى شوند .

- کمی دور تر از چهار راه کاروان بزرگ مى ایستد . ( جحفه - که کمی از غدیر خم فاصله دارد).

## سرچشمه زلال

- از راه دیگر دسته های دیگر پیاده یا سواره خود را به کاروان می رسانند و می پیوندند .
  - بعضی ها تنها و برخی چند نفره خود را می رسانند .
  - بزودی مسجدی نمادین ساخته می شود . صدای اذان طنین انداز می شود.
  - پیامبر در همان نور پردازی خاص خود در محراب نمادین مسجد پیشاپیش همه به نماز می ایستد .
  - در حالی که زمان نماز طی می شود به موازات جاده مکه رو به قبله . در پشت سر همه مردان سیاهپوش را می بینیم که می آیند و ریاکارانه به نماز می ایستند در حالیکه به هم اشاره می کنند. و هنگامیکه همه به رکوع می روند آنها هنوز درنگ می کنند و صفوف را زیر نظر می گیرند.
  - نماز شکسته تمام می شود .
  - باز کاروان بزرگ براه می افتد و در راه مکه پیش می رود و دور می شود .
  - تماشاگران دور شدن کاروان و جمعیت را می بینند.
- مرد سیاه پوش اول: مثل رود. مثل نیل! مثل دجله و فرات! آمد و رفت . جریانش هرچه سر راه بود، با خود برد. هیچکس نماند .

- مرد سیاهپوش دیگر با لگد خاک را به هوا می پاشد.

مرد سیاه پوش دوم: ما هیچکاری نتوانستیم بکنیم .

مرد سیاه پوش سوم: هنوز به مکه راه زیادی مانده. ما باید تا می توانیم به این جریان ضربه بزنیم. باید به این سلسله های پیوسته رخنه کنیم. باید بسیاری را به شک بیندازیم .  
باید دل های استوار این سیل جمعیت را متزلزل کنیم. وگرنه اربابان ما همچنان به مشکل خواهند خورد .

مرد سیاه پوش اول: آن باغبان حرفی را به درستی زد اینکه برای ما فرصت گرانبهائی است علی ابن ابی طالب در این جریان حضور ندارد. می توانیم راحت تر عمل کنیم .

- بعد از این هر سه سیاهپوش می خندند و به تاخت راه مکه را در پیش می گیرند و از میان تماشاگران می گذرند و می روند و همین موجب می شود تماشاگران به طرف مکه برگردند و دور دست ها را تماشا کنند .

- در آن دور دست جائیکه هنوز کاروان راهیان حج می روند ناگهان و در یک موقعیت تمثیلی شهر مکه با بیرق ها و پارچه ها در دست می شود و بنای کعبه هم نمایان می گردد و همه آن راهیان انگار که به مکه رسیده باشند دور آن می چرخند .

مناسک حج به اتمام می رسد و پیامبر می فرماید:

پیامبر(ص): ابلاغ مهمی دارم، همه حجاج به سمت غدیر خم حرکت کنند



## سرچشمه زلال

- پس از مناسک حج کاروان ها به سمت غدیر خم حرکت می کنند

راوی: در منطقه ضحنان ، ۲۵ کیلومتر بعد از مکه جبریل نازل می شود و دستور اعلان ولایت را برای پیامبر می آورد. روز شانزدهم ذی الحجه در منطقه ء سفان بار دیگر جبریل نازل می شود و آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره حجر برای پیامبر آورد: قسم به پروردگارت از همه آنان درباره آنچه انجام می دهند سوال خواهیم کرد پس آنچه به تو امر شده ابلاغ کن و از مشرکین اعراض نما، ما تو را از شر مسخره کنندگان حفظ می کنیم. در منطقه قُدَآید پیامبر با صدای بلند فرمودند: خدایا، به علی محبت در سینه مومنین و هیبت و عظمت در سینه منافقین عنایت فرما. و سپس آیات ۳ و ۶۷ سوره مائده نازل شد.

سیاه پوش اول: پیامبر چه کار بزرگی دارد که همه باید او را همراه کنند؟ سیاه پوش دوم: بیایید زودتر حرکت کنیم تا از منطقه بگذریم.  
سیاه پوش سوم: پس من با قبيله ام با سرعت بیشتر حرکت می کنیم.  
- یک کاروان از کاروان اصلی جدا می شود و با فاصله بیشتر می رود.

- یک کاروان با سرعت کمتری میاید تا از کاروان پیامبر فاصله بگیرد. بنابراین کاروان به سه کاروان تبدیل می شود.

- قبل از منطقه غدیر خم آیه ای بر پیامبر نازل می شود: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و...

- پس از آن، چهار سوار به تاخت به صحنه باز می گردند و از کنار تماشاگران می گذرند و به وسط صحنه چهار راه بر می گردند. می ایستند. پیاده می شوند و نگاه می کنند. همه به سوئی اشاره می کنند که پنج درخت کنار هست .

- با اسبانشان به آن سو قدم برمی دارند. و وقتی کنار درختان می رسند بارهایشان را از پشت اسب ها زمین می گذارند و مشغول ساختن جایگاهی می شوند .

- ابتدا با استفاده از شاخه درختان و یک پارچه سایبانی می سازند. و سپس با جابجا کردن سنگ های بزرگ و چوب و نمد منبری را درست می کنند به ارتفاع یک نفر. و در اثناء همین کارها گفت و شنودهای زیر را از آنها می شنویم.

سلمان: ای ابوذر گرامی چه خوب است که من هم در کنار شما این سعادت را یافتم تا جایگاهی برای پیامبر بسازیم .

ابوذر: برادرم سلمان، ما خوش اقبال ترین آدم های دنیائیم چون در زیباترین زمان تاریخ در جریان تکمیل دین خدا خواهیم بود .

مقداد: ببینم بزرگواران! مگر شما منظور پیامبر را از این تصمیم غیر منتظره در یافتید؟ من که هنوز نفهمیده ام رسول خدا برای چه دستور اجتماعی دیگر در اینجا، محل غدیر خم را صادر فرمودند؟

## سرچشمه زلال

عمار: ای مقدار عزیز! همین بس که فرمودند پیغام مهمی از جانب خدا دارند و اگر این کار را نکنند گوئی رسالت خود را به انجام نرسانده اند.

ابوذر: بگو ببینم عمار! مگر می شود بعد از این همه مدت رسالت، به کفایت نرسیده باشد.

مقداد: بله ... مگر در همین حج نبود که تازه قواعد و شرایط مناسک و اعمال حج عنوان شد؟ پس لابد موارد دیگری هم هست.

عمار: شاید در مورد مشرکین است.

ابوذر: و یا درباره باقیمانده جاهلیت.

عمار: و یا در باره آداب سیاست با سایر ملل

سلمان: ( با تفکر ) یا شاید ... یا شاید .... تعیین جانشین بعد از خود!

مقداد: آه چه سخن هوشمندانه ای گفتی سلمان!

ابوذر: و چه خوب شد علی از یمن رسید.

عمار: و چه با شکوه رسید. آن هم با دوازده هزار نفر با آنهمه مال و منال!

ابوذر: حالا می توان بهتر به فرمان رسول الله اندیشید. شاید تعیین جانشین....

- ناگهان چهار صحابه فریاد می زنند:

چهار صحابه: - آمدند ..... آمدند.....

- دوباره همان غوغای زنگ کاروان ها و هیاهوی حداخوان ها و همراهان.

- بازهم حضور تمثیلی پیامبر با جبروت شکل می گیرد.

- دوباره آنجا شلوغ می شود و همه گرد جایگاه جمع می شوند .

- در مدت کوتاهی خیمه ها بر افراشته می شود. هودج ها و کجاوه ها بر حسب منزلت جایگزین می شوند و شترها می خوابند .

- بارها سبک می شوند.

- مشتاقان سعی می کنند هرچه به جایگاه نزدیک تر باشند .

همه از هم زمزمه وار می پرسند:

-: این چه پیغامی است که دین خدا را به کمال خواهد رساند؟

## سرچشمه زلال

- رسول الله چه می خواهند بگویند؟

- لابد تکلیفی به مسلمانان محول خواهند کرد؟

- نکند.....

- مبادا.....

- ای وای.....

- در این حال در حاشیه آدم ها کسانی با دیگران در گوشه پیچ می کنند. یکی دیگری را می کشد. دیگری بطرف داخل هل می دهد.

- اما کلیت اجتماع شکوهمند و در جهت استماع فرمایشات حضرت رسول است.

- ناگهان خطبه پیامبر(ص) از جانب راوی خوانده می شود.

راوی: روایت خطبه ولایت.... (خلاصه و اهم خطبه)

بدانید که من نزدیک است که به سوی حق دعوت شوم، ای مردم! بیدار باشید در بین شما چیزی را جا گذاشتم که اگر به آن تمسک جوئید بعد از من گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیت، ای مردم! برترین مردم نسبت به مومنین اهل بیت من هستند، به راستی خدا، مولای من است و من، مولا و سرپرست مومنان هستم و بر آنها از خودشان اولی می باشم پس هر که من مولی و سرپرست او بوده ام علی مولی و سرپرست اوست، ای مردم! به راستی من نبی، و علی وصی من است. بدانید که آخرین امامان از ما مهدی قائم است، ای مردم! خلافت را به عنوان امامت و

وراثت در نسل خود تا روز قیامت به ودیعه می سپارم، و من ابلاغ کردم آنچه مامور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر هر حاضر و غایب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند به دنیا آمده اند یا نیامده اند پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند،

ای مردم! من برایتان بیان کردم و به شما فهمانیدم و این علی است که بعد از من به شما می فهماند، بدانید که من بعد از پایان خطابه ام شما را از دست دادن با خودم به عنوان بیعت با او و اقرار به او و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم. بدانید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم...

## سرچشمه زلال

ای مردم! با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمایید و با علی امیرمومنان و امامانی که بعد

از او می آیند و از نسل من و اویند، از زبان شما اقرار بگیرم.

- وقتی دست علی توسط پیامبر بعنوان ولی برحق بالای رود و فراز مشهور) هرکه را من مولای اویم علی او را مولاست ... (خوانده می شود، غریب شادی و نشاط و هلهله بر پا می گردد .

و آنگاه مراسم بیعت برگزار می شود و سائیدن کف دست بر دست پیامبر<sup>ص</sup> و بعد علی<sup>ع</sup> که بطور نمادین اجرا می گردد که حتی تماشاگران هم در این بیعت شرکت می کنند.

راوی: اکنون مسلمانان با دو امانت از جانب رسول الله به دیار و کاشانه خود بر می گردند. قرآن و عترت و می دانند که این دو در سایه ولایتی که تعیین فرموده اند استوار است .

ماجرای کوه هرسی که بعنوان یکی از حوادث بعد از غدیر خم به نمایشنامه اضافه شده است . این واقعه بقدری قدرتمند و کامل است که می توان آنرا نماد همه وقایع بعد از غدیر خم دانست.

راوی: اینجا کوه هرسی است . در راه بازگشت پیامبر به مدینه . بلندای پرمخاطره ای که خیلی از کاروانیان آن را دور می زنند و راهشان را دورتر می کنند تا از رنج گذر سخت از آن در امان باشند. اما پیامبر بزرگوارمان که فراز و فرودهای دشوار بسیاری را پشت سر نهاده، تصمیم می گیرند از این کوه بگذرند. و این را بدخواهان می فهمند .

- ناگهان چهارده نفر که صورت های خود را پو شانده اند همراه با سبدهائی پر از سنگ که بار شتران کرده اند در بالای کوه ظاهر می شوند .

یکی از آن چهارده نفر: - بر بالای کوه پنهان می شویم و وقتی شتر حامل محمد<sup>ص</sup> رسید سنگ ها را می غلتانیم. شتر ها رمیده خواهند شد . و ما می توانیم کار خود را و او را پایان ببریم.

یکی دیگر: ما نباید بگذاریم این قافله به مدینه برسد .

یکی دیگر: گمان شما بر این است که با این جنایت بزرگی که ما می کنیم، همه مشکلات ما تمام خواهد شد ؟

یکی دیگر: تردید به خود راه نده که اگر نکنیم، نخواهیم توانست بر علی پیروز شویم .  
زمام امور از دستمان خارج خواهد شد .

یک دیگر: پس برویم پنهان شویم.

## سرچشمه زلال

- چهارده نفر در پشت قله کوه ناپدید می شوند.
- شتری را می بینیم که راکب آن نور است. نور انبوه که از شکست آینه ها به هر طرف می پاشد. گوئی این شتر بار نور دارد حمل می کند. و به طرف کوه می رود) به تمثیل مرکب رسول الله (ص) (
- ناگهان از بالای تپه) که تمثیل کوه هرشی است (سنگ های نمادین و دکوراتیو به طرف پائین می غلتند.
- موزیک همراه با ریتم غلتیدن سنگ ها این زمان پرمخاطره را برجسته می کند.
- سنگ ها پائین می آیند ولی به جاده نرسیده به طرف دیگر می روند) با مساعد سازی مسیر سنگ های نمادین (
- موزیک هیجان انگیز به اوج خود می رسد.
- شتر نور به راه خود ادامه می دهد و از بلندی می گذرد .
- مردانی که چهره پوشانده اند از آن سوی کوه سرازیر می شوند و می گریزند.
- شتر نور در اوج ایستاده است و یاران و اصحاب پیامبر هم بالا رفته اند .
- راوی به جای پیامبر اکرم می گوید:

راوی: هرچند در پشته ها پنهان شوید، هر چند چهره های ریاکارتان را بپوشانید ... هر چند از جوانب دیگر بگریزید، شما را می شناسم. بخدا اسامی تک تک شما را می دانم. و می توانم آنچنان فریادتان بزنم که نام هایتان در اطراف کوه هرشی به هر گوشه برسد. اما دریغ که این زمان، زمان به هم پیوستن مسلمین است و شایسته نیست این جماعت خشنود اما خسته، خاطر پریشان شوند. و می دانم از پای نخواهید نشست چون شیطان دست بر نمی دارد. هر حادثه خوبی ابلیس را خواهد آشفته. و شما هم مستخدمین اوئید. و می دانم همیشه یک کوه هر شا پیش پای علی خواهد بود. علی!!!!!!

پایت را محکم بردار ... این آغاز راه تست...

والسلام